

شنبه ۶ تیر ۱۳۱۵

صاحب امتیاز و مسئول

(حریر چیان)

مدیر و سردبیر

محسن الحسینی

ساعی نسیم شمال

قیمت ۸ شاهی

جد از دو روزیازده شاهی

شماره ۲۹ سال شانزدهم

پنجشنبه ها منتشر میشود

(پاینده باد اسلام)

مطابق ۵ ربیع الآخر ۱۳۱۵

محل اداره

خیابان عین الدوله

اداره درطبم و نشر و حک و اصلاح

کلیه مقالات و لواج

وارده مختار است

آبونمان سالیانه طبقه اول ۵۰ ریال

سایرین ۳۰ ریال

سالیانه خارج: ۵۰ ریال

قیمت اعلانات

باعتقار اداره است

عنوان تلگرافی

« نسیم شمال »

شمال نسیم

بیاد اشرف دین سید ستوده خصال مشام روح معطرکن از نسیم شمال

مقام زن در ایران و ترکیه



اول خانمی که پس از صدور امر همایونی در آذربایجان وارد دانشسرای عالی شدند خانم شایسته بود که پس از اتمام تحصیلات یازده ساله خویش پانزده سال قبل بهمراهی والد محترم خود آقای مستشارالدوله سفیر کبیر ایران بترکیه عزیمت کردند و در مدت توقف خود بواسطه غلطه و آمیزشی که باطبقات ممتازة ترکیه داشتند از نزدیک ترقیات آن را مشاهده کرده اند. نطق غرائی راجع بمقام زن در ایران و ترکیه در جلسه کانون بانوان باحضور آقای رئیس الوزراء و آقای رئیس مجلس شورای ملی و آقایان وزراء و جمیع کثیری از رجال و اعیان و دانشمندان و خانم هایشان ایراد نمودند.

نطق جامع ایشان قریباً جدا گانه در جزوه از طرف اداره نسیم شمال منحصراً منتشر خواهد گردید.

ما به جناب آقای مستشارالدوله با داشتن چنین ثمره که جزء افتخار بخشان زنان ایرانی هستند تبریک میگوئیم

ساعی نسیم شمال

سال هفدهم

یکسال دیگر هم گذشت

با این شماره باخواست خدای تعالی یکسال دیگر بر دوره اشعار نامه نسیم شمال افزوده شد و شانزده سال تمام شد که بخوشی و سلامتی دوستان و موفقیت بجز حق و حقیقت در این نامه ذکر نیامد و بحول قوه الهی در تحت توجهات شاهنشاه محبوب خود سال شانزدهم را هم چون سال های قبل بدون هیچ نقصی در امور انتشار نامه نسیم شمال که محبوبیتی نام در پیش خواص و عوام دارد با تالیف چند کتاب نافع بجای کسری نمرات موفق گردیدیم و بحرف این و آن در تغییر سبک و روش آن گوش ندادیم و باین عقیده ثابت درانتشار آن کوشیده و موفق شدیم که در آخر امسال هم باز باین جنبه گشاده و روح و عقیده پاک روی را جانب جنان کرده باستاد خود مولانا اشرف الدین الحسینی بگویم ای پدر روحانی و ای استاد بزرگوار یکسال دیگر نامه نامیت را منتشر کردم و بجز ذکر خیر تو و خدمت بوطن که توهم غیر از آن مرام و عقیده نداشتی تحریر و تقدیر نکردم اگر چه نام تو باقی است و نقل تو ناهزاران سال دیگر نقل هر محفل است و نام نیکت بر صفحه عالم ثبت و در قلوب جای گزین است.

آری هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بشفق من جز مرام مقدس تو (دین وطن شاه) مرامی ندارم و نخواهم داشت لذا دعای خیرت را پشتیبان خود میدانم و آسوده خاطرم که سال جدید را مبارک خواهم گذرانید و بیش از پیش خشنودیت را فراهم خواهم نمود.

ساعی نسیم شمال

دعای خالق ایران شاهرا ورد

زبان باشد

بمهد بهلوی چون شام نسوان روز روشن شد
 زشادی خاطر آ زادگان خرم جو گلشن شد
 هماغه چادر قیری قرین بودش سیه بختی
 که چون برداشتنند از روی روی بخت روشن شد
 بزیر پرده بودی روزگار بانوان تیره
 حجاب افتاد و روشن روزشان روجه احسن شد
 در استعداد نبود هیچ فرقی بین مرد و زن
 مکن تردید دیگر کان بدور ما مبرهن شد
 نبودند آ که از قدر و مقام خویشان زن ها
 ز رای روشن شاهنشاه این معنی معین شد
 بلی روشن شود آفاق و گردد محو تاریکی
 چو روی آفتاب عالم آ را پر نو افکن شد
 ز افکار بدبسم و همت و الای شاهنشاه
 چه خوش سردقتر تاریخ این کشور مزین شد
 نباشد برتری بهر کسان جز از ره دانش
 خوشا حال کسی کورا به کاخ علم مکمن شد
 بشارت ده ز ما باد صبا میهن پرستان را
 که از میوه بسی خوشتر زبخت شاه میهن شد
 رهین منت شاهند نسوان تا جهان باشد
 دعای شاه ایران خلق را ورد زبان باشد
 بشارت بانوان را خوش سر آمد شام ظلمانی
 شد از لطف شهنشاه حل هر مشکل باسانی
 بود روشن تر از مهر فلک آینه ایران
 عیان و آشکارا باشد این مطلب نه پنهانی
 بکن جهدی بکسب دانش و فضل و هنر ابدل
 که نتوان زد مگر از راه دانش لاف انسانی
 چه خوش روشن شد این ظلمت سرا ازیرتو دانش
 ز لطف بیحد شاهنشاه و تایید سبحانی
 شد از نور معارف کشور چم روشن و تابان
 اثر نگذاشت علم و معرفت از جهل و نادانی
 بدشواری و سختی کرد باید کام خود حاصل
 که آسان میدهد از دست عزت را تن آسانی
 بنامش که دانش هست حیوان برتر از انسان
 که در کار او توانا تر بود آن سان که میدانی
 وسائل شد فراهم بانوان را کوششی باید
 که فرصت میرود از دست و میماند بشیمانی
 بزیر پرده کم بودند نصف مردم ایران
 حجاب افتاد و از نو زنده شد ایران دایرانی
 براندام زنان مانند زندان بود این چادر
 که خود را کرده بودند از طریق جهل زندانی
 نظر بر همت شاهنشاه بیمثل و همتا کن
 اگر خواهی شوی ای قطره در بار و بدریا کن
 منشی انجمن ادبی ایران - عباس فرات

لا اله الا هو

خوان در عالم فانی نغمه های روحانی
 خواهمت دمی ای طبع آستین بر افشانی
 تا دهم بشعر خود جلوه گلستانی
 بین تو طلعت جانان در حجاب امکانی
 گر بقای خود خواهی شوفنا باسانی
 خوان در عالم فانی نغمه های روحانی
 ذات طلعت جانان در فنا نمینجد
 نخوت مسلمانان در ریا نمی نهد
 عین واقضاء هرگز در قضا نمینجد
 ای حکیم کمتر باف در صفا نمینجد
 بینات شیطنانی • هان به هیچ برهانی
 بی شک آوری ایمان گر بخالق مطلق
 بر دو عالم ای صادق نام تو زند ابلق
 در محافل جانان میشوی بجان ملحق
 هان دهان فر شویم زین صحایف مفلق
 نیست هیچ برهانی - به زبک رحمانی
 هاتقم ندا در داد لا اله الا هو
 رخ میبچ از جان فانی شوی بجان از او
 در جهان بقای تو بوسه زند بهلو
 ماهمه چو نیم از او ای حکیم کمتر گو
 سر عالم فانی با نفوس شیطنانی
 هر که آنچه باید از صورت آفرین باید
 پرورش اگر یکچند هم ز ماء و طین باید
 نظمه زود لارائی همچو خورعین باید
 اوست خالق یکتا در کجا قرین باید
 از بقاء و از فانی - یاد بردی ارزانی
 من فناست در ذات من فنا باید
 او مرا لقا خواهد مشعل بقا باید
 جان ز محفل جانان آیت هدا باید
 چون شود بحق فانی رفعت و علا باید
 در مقام انسانی - حشمت سلیمانی
 در من آمد از ذاتم آنچه باید و شاید
 تا هر آنچه را خواهد جمله در من آفرید
 خویش من بر افرزد از وجود من ناید
 تا گهی شوم ذوالید تا گهی شوم مرتد
 که شوم بدربانی - گوشم بسلطانی
 من از او هر اساتم او مرا بلا خواند
 گیردم گهی بر صدق که رافترا خواند
 که مرا فنا خواند که مرا بیبا خواند
 خواندم گری گوهر گاه گهر با خواند
 خودت بجهره دانی زین سخن باسانی
 که نمایم جانی که بعد از معذورم
 گیردم گهی چون مور که چنوسه لشورم
 گاه نعمتم بخشد که برهنه و عورم
 شاعری نحیفم من زین بود که مقهورم
 من چو صبح نورانی - اوسیا مظلمانی
 او مرا بقا خواهد من و را فنا خواهد
 بر من اوشود بیوند من و را جدا خواهد
 خواهدم چنومرتد من و را دعا خواهد
 تو گمان بدار او را بخود آشنا خواهد
 دفتری

روایت ادبی

قاآنی قرماید :

خرمنده از آنیم که در روز مکافات
اندر خور عفو تو نکردیم گناهی
آثار شعرا بهترین نماینده قرایح و نشان
دهنده طبایع آنها است از هر شعری می توان مذاق
صاحب آن شعرا را تشخیص داده و چون بداهت این
موضوع آشکار و مستغنی از اقامه بینه و دلیل می
باشد از شرح و بسط در اطراف آن خود داری
می شود .

اشعار حکیم قاآنی که از شعرای زبردست
معاصر و مراتب فضائل او بر هر کس مشهود و حتی
از حیث سلامت طبع و روانی عبارت همسنگ اساتید
مقدم بوده بدون پیرایه عرفان و تعبیرات متداوله
که برای مضامین اشعار بعض از شعرا مصطلح
است گواهی می دهد که حکیم مزبور مردی عیاش و
حرارت هوا پرستی و ذائقه کیف طلبی او بحدی
شدت داشته که تمام اوقات خود را وقف این قسمت
می دانسته و می توان گفت نواله استعمال مکیفات
هیچگاه اجازه خماری بمشار الیه نداده است زیرا
در مقابل قصابی که در محاسن شراب و شاهدسروده
شعری را جمیع بمنعت دهن دره! و خمیازه از وی
دیده نشده .

کوبند شعر فوق وسیله آموزش و موجبات
غفران حکیم مزبور را بطوری فراهم کرد که علاوه
بر آنکه کیفی معاصی و عقوبات جرایم او باعث فشار قبر
ولکنت زبان و بدی حال او در وقت مردن نگردید
بطوریکه در خواب او را دیده اند در قصری بزرگ
جایگاه نموده است .

قسمت ادبی

ماه من است این رخ نقاب گرفته
شمس و قمر را در التهاب گرفته

عارض گلفام اوبدیدم و گفتم
پردۀ مگر از رخ آفتاب گرفته

دربی آزار عاشقان چو قلاور
ره بسپاه افراسیاب گرفته

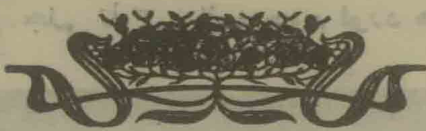
خون منست اینکه جلوه داده در انظار
دیده و پرا و با شراب گرفته

طعنه مزین زاهدان طریق تکلف
چون توبسی ماه من غراب گرفته

از کف مفتی شهر با همه تند
سینه بر افکنده و کتاب گرفته

وزیری تمام به قتلگاه شیدان
با چو تهمتن وی از رکاب گرفته

تجدید سال آینده ایران



چو نو شد نامه آینده سالت
الهی روز افزون کن جلالش
بتبریک نوین سالت جو خوشداشت
نسیم این نیمه بیت اندر خیالت
که تا از جان و دل هر لحظه گوید
خداوندا نگهدار از زوالش

گرامی نامه آینده ایران که بهترین نمونه
انکار روشن و فکر باز بانوان ایران را در هر یک
از نمرات آن میتوان بخوبی یافت در این ماه وارد
ششمین سال خود گردیده

حقیقتا باید اذعان نمود که این نامه سودمند
و مال اندیش را اگر به نمرات هشت سال پیش
آنهم نظر به افکنیم می بینیم که چه پیشنهاد های
مفید و مقالات عالی برای ترقی بانوان و راهنمایی
آنان بسر منزل سعادت مندرج است .

نامه آینده ایران امروز دارای بهترین مرام
و سبکی است که طرف توجه تمام بانوان تحصیل
کرده و جوانان لایق این کشور گردیده

ما با علاقه نامی که بدوستان گرامی خود یعنی
مدیر محترم و سردبیر گرام آن نامه آقای عادل خلعت
بری و خانم فخر عادل داریم سال جدید را با
یکدنیا علاقه و محبت تبریک گفته و موفقیت آنان را
از پیشگاه قادر متعال خواهانیم و با آواز رسا
می گوئیم :

شادزی ایدوست در زمانه که نیکان
شاد زیندی بدون حائل و نقصان

ساعی نسیم شمال

گشته قیامت بیا مگر که بدنیا
کاین تن ما را عذاب گرفته
باهمه غمز و ناز دلیر طناز
سربه دلبران بی حساب گرفته

صوفی پر مدعای گوشه نشین
شب همه شب گرد داهتاب گرفته
شحنه چه کار آید این که در بردلدار
بر سر بازار احتساب گرفته

زاهد خلوت نشین را که مستی
دیده گرفتار با شتاب گرفته
« دقیری » اندر به عنفوان جوانی
همچو جهان حال خود خراب گرفته

(علا و د ن ر د)

رئیس مسلمین انگلستان

دجلسه تذکر سال مرحوم لورد هدلی رئیس مسلمین انگلستان در مسجد مسلمین لندن

سال گذشته همین موقع خبر فوت شیخ سیف الرحمن رحمت الله الفاروق که قبل از تشریف بدین مقدس اسلام اسم کامل ایشان (رولند جورج آلون سون وین یارول دوهدلی) که از سلاله یکی از خانواده های خیلی قدیم انگلیسی بود در روزنامه نسیم شمال دادیم و تاریخچه زندگی ایشان را درج نمودیم ولی در این دو روزه بطوریکه جراتند لندن می نویسد مجلس تذکر سال فوت ایشان در مسجد مسلمین برقرار گردید در این جشن تمام مسلمانان لندن و انگلیسهای جدید الاسلام و عده زیادی از دوستان او که در لندن بمشاعل مهم وزارتی و اداری مشغول هستند حضور بهم رسانیده و بطوریکه می نویسند نمایندگان از تونس و الجزایر و مراکش و آلبانی و مصر در این مجلس تذکر حاضر بودند ابتدا از طرف امام مسجد با ایستادن تمام حضار سوره از قرآن مجید تلاوت و بعد نطق مشروحی که نمرات بعد ترجمه آن را درج خواهیم نمود راجع بتاریخچه اسلام در انگلستان و پیشقدمان این دین مبین در آن سامان و خدمات لوردهدلی و علاقه آن مرحوم بهالم اسلام و مسافرت های ایشان برای تبلیغ بیان



سپس از طرف یکی از نمایندگان پیش نهاد گردید که باید هفته آیه بر سر قبر آن مرحوم در قبرستان مسلمین که ۲۱ میلی لندن واقع است متمایلین باین امر خیر با دسته گل ها حاضر و مجلس تذکر فوق العاده برقرار گردد.



بطوریکه خبر نکار روزنامه مذکور در نمرات بعد می نویسد روز موعود تقریباً ۱۰۰۰ نفر از مسلمین و غیر مسلم بر سر قبر او حضور بهم رسانیده بودند.

يك زن خوب مرد را کافی است

اثر طبع آقای افسر رئیس انجمن ادبی ایران

بر سر زن اگر بخواهی زن
هیچیک زان دو می نیاساید
ور زن پارسا چنین نکند
خویش را بهر کس نیاراید
هر چه از شوی کج روی بیند
راه صدق و صفا ببماید -
پروراند بجان و دل و فرزند
جان درین ره نثار بنماید -
دل بدیگر زنی نباید داد -
مرد را هم خجالتی باید

يك زن خوب مرد را کافی است
بیش از این هم کمر نمی شایند
گرفروند ز عمر خواهد کاست
هیچ بر عیش هم نینماید
از یکی بیش اگر بخواهی زن
بجز اندوه و غم نمی زاید
ایکه زن بیش خواهی و کمری
که بقرآن خدای فرماید
گر خدا گفت یا عدالت گفت
و آن زدست تو بر نمی آید

(تهنیت نامه)

هدیه دانش آموزان دبیرستان فردوسی مشهد

به پیشگاه همایون

والاحضرت اقدس ولایتعهد عظمی



بسال ای کشور ایران بدین موجود بی همتا
که از این آب و خاک اینگونه دری شاهوار آمد
بیستان عمل از فرط سعی باغبان اینک
نهال معرفت شد سبز و گل کرد و بیار آمد
مگر بادست خضر از آب حیوان آبیاری شد
که از هر میوه علم و فضیلت بار دار آمد
گلی از گلستان (پهلوی) روئید و خرم شد
که گلهای چمن پیش جمالش هم چو خار آمد
بسی دور از وطن در کسب دانش کرد کوششها
که نا نامی تر از هر نامجوی این نامدار آمد
شما ای دانش آموزان مباشید از عمل غافل
(که اینک مظهر کردار و رب النوع کار آمد)
نو پیش آهنگ نیز آمده باش امروز وشادی کن
که محبوب تو (والاحضرت) ایران مدار آمد
(شهنشه زاده «والاحضرتا» ای رهبر دانش)
(که ذات اقدس ما را مزید افتخار آمد)
باقبال تو جشنی بی نظیر امروز بر پا شد
که آثار مسرت از شکوهش آشکار آمد
بیاد مقدم ولایت امروز اندر این محفل
ز مرد و زن فراهم گشته خلقی بی شمار آمد
گروه پیش آهنگان و خیل دانش آموزان
در این جشن از صمیم قلب خود خدمتگذار آمد
دوام دولت شاهنشاه و حفظ وجودت را
بجان این کاروان شادی از حق خواستار آمد
(که یارب زنده و پاینده باشی در پناه شه
چنان کنز دولت شاهنشاه، ایران پایدار آمد
خدا و مبین و شه را پرستیم و تورا زیر
که ما ایرانیان را این چنین آئین شعار آمد
کجا مهر (ولیعهد) از دل ما رخت ببرند
که ایرانی نوادی حقشناس و حقگذار آمد
بمدح ذات پاکش (قهرمان) نیکو سخن راندی
تورا این موهبت از جانب پروردگار آمد
گوینده - یزدان بخشی - قهرمان
دانش آموز دبیرستان فردوسی - مشهد

بسال نو چو فروردین شد و فصل بهار آمد
بهاری خوشتر و خرم تر از پیرار و یار آمد
نکو سالی مبارک بود و نیکو موسمی میمون
که کمتر سالی و فصلی بدینسان سازگار آمد
زمان گفنی بطرزی بهترش روز و شبی باشد
جهان گفنی بطرحی خوشترش نقش و نگار آمد
هرس گل بگلشن رفت وزاغ از باغ بیرون شد
هزار آهنگ خوش الحان فراز شاخسار آمد
سحر گاهان که بدل گریه میکرد از جفای گل
صدای خنده کبک دری از کوهسار آمد
که ای بیچاره مسکین چرا پیوسته گریانی
چه پاداشی ترا ز این گریه های زار زار آمد
بیا بر قله البرز و لختی سوی ری بگر
بین کاین شهر زیبا بهتر از هر لاله زار آمد
گلستانی مصفا بین که از بسیاری گلهای
زمینش مشک آمیز از نسیم مشکبار آمد
بدیگر بوستانها کازگل و مل هست مقداری
در اینجا مل بخروار آمد و گل بار بار آمد
بیا باچشم خویش ایماشق افسرده دل بنگر
که آن معشوق مغرور تو اینجا خاکسار آمد
هزاران دسته های گل ز دست گلرخان وی
نتار مقدم شهزاده ای و الانبار آمد
من از این گفته کبک دری تا کف دانستم
که یادش از ورود (شاهپور) کامکار آمد
مرا آنروز نوروز است و آن عید است عید من
دگر نوروزها در نزد من بی اعتبار آمد
(که والاحضرت اقدس ولیعهد خرد پرور
پس از چندی بسوی میهن خود رهسپار آمد)
فزون زین مادر میهن نبودش طاق دوری
(خوش این فرزند دانا نزد ما بختیار آمد)
چو چشم ملت اندر انتظارش سالها بودی
برای رفم این بیتابی و چشم انتظار آمد
بمغرب دیرگاهی سیر کرد این اختر تابان
(سوی مشرق بزم پای بوس شهریار آمد)

تجدید سال کانون شعرا (مدیر مطبعی) جوابهای عاجزانه ما



آقای مطبعی مدیر نامه کانون شعرا

آن نامه که کانی از در مکتون است بی شبهه بدان که نامه کانون است از لعل و کهر هر آنچه خواهی آنجاست آنجاست که وصف او زحد بیرون است بنهاده قدم بسال نو در امسال با شادی و با خوشی دل مقرون است

جریده شریفه کانون شعرا که یکی از بهترین جرائد ادبی ایران و بزرگترین یادبود و تذکره شعرای معاصر است در چندی پیش وارد سال جدید خود گردید.

این نامه سودمند که قرائتش بر تمام ادباء و شعراء جوان فکر بلکه بر اهل وعظ و خطابه که میتوانند بهترین سرمشق خود را از بیانات و مقالات بلند و افکار روشن آقای شریعت سنگلجی بیابند لازم بلکه واجب است ما یا یکدنیا معذرت از دوست عزیز خودمان آقای مطبعی مدیر محترم نامه ادبی کانون شعرا در تعویق اظهار اذات و تبریک معذرت خواسته و دوام و بقای همکار عزیز خود و آن گرامی نامه را خواهانیم.

ساعی نسیم شمال

تذکره تحفه سامی

تالیف سام میرزای صفوی فرزند شاه اسمعیل بزرگ مشتمل بر هفتصد شاعر صفوی با بهترین طبع و تصحیح (بنام ضمیمه سال شانزدهم از رفان) منتشر و در کتابخانههای طهران - خاور - شرکت مطبوعات شرکت محدود - اداره ارفان بقیمت ده ریال بفروش می رسد

(۱) آقای محمد جواد جلال - اشعاری را که از دیوان مرحوم سروش رونویس کرده و باسم خودتان برای درج در نسیم شمال فرستاده بودید خواندیم و بفر شما سرزنش نمودیم. عزیز من هیچ نمیدانی مدیر نسیم شمال دیوان اغلب شعرا بلکه تمام دوایی که از آنان بطبع رسیده و حتی بعضی نسخ خطی را برای این قبیل بی لطفی های دوستان برای مطالعه جمیع آوری نموده

(۲) آقای رضا قلی زله - شعرهایی را که در اطراف گل و لاله با چند مقاله در حواله اداره ما فرستاده بودید رسید خواستیم در این شماره درج نمایم ولی خدا شاهد است که در تمام مقالات و اشعارتان یکخط قابل استفاده نبود

(۳) آقای احمد محتوی - شعرها که در گذارش مسافرتان بدر بند ارسال داشته بودید خواندیم ولی برای درجش نرسیدیم که ماهم در بند خجالت قارئین محترم بیائیم

(۴) آقای نوریزاد - مقاله را که در اطراف خنده نوشته بودید حقیقتا خنده دار هم بود ما هم خواندیم و خندیدیم

(۵) آقای تقی شاهی - قسم نامه را که برای درج فرستاده بودید رسید ولی بهمان اسمائی که در قسم نامه تنظیم شده بود این شعر متعلق بسرکار نیست.

خوبست بدیوان هاتف اصفهانی مراجعه نمایند (۶) خانم کوکب الملوك اشعار را که راجع بقریبت فرزند برای درج در کتاب نهضت بانوان جلد دوم فرستاده بودید رسید و دستور داده شد که در آن کتاب درج گردد.

(۷) آقای محمد علی نوری - شعرهای شما هیچکدامش قابل درج نبود.

(۸) آقای رضای جوادی - شعر شما که راجع به (گوجه و زردالو و گیلان بود) در موقی رسید که ماهم در اداره با دوستان مشغول بودیم میخوردیم و میخواندیم و آفرین بطبع شما می گفتیم.

(۹) آقای فرج زاده عطائی - شعرها که در مدح یکی از دوستان ما برای درج فرستاده بودید چند خط هم ما علاوه کرده برای خودشان فرستادیم.

(۱۰) آقای حسن - شعر شما رسید مطلم آن این بود.

ایرفیقان مردم از درد جدائی چون کنم چند باید ماند در این تنگنای چون کنم آقای من اینکه اشکالی ندارد سلامتی و تندرستی ازدواج نمایم تا دیگر اینقدر از تنهایی نالان نباشید.

پیمان فرزند ایرانی

چهارده اندرز صحی

- ۱ - هر صبح زود بیدار خواهم شد.
- ۲ - وقتی که از خواب بیدار میشوم دهان و بینی و گردن خود را با آب تمیز و صابون خواهم شست .
- ۳ - در اطافی که پنجره هایش کشاد نیست نخواهم خوابید .
- ۴ - پیش از خوابیدن اقلا یکی از پنجره ها را باز خواهم کرد .
- ۵ - نفس را نه بادهن، بلکه با بینی خواهم کشید .
- ۶ - جامه و لباس های خود را باک و تمیز نگاه خواهم داشت .
- ۷ - در خانه و مدرسه همه وقت راست و صاف خواهم نشست .
- ۸ - هر روز اقلا نیم ساعت در هوای آزاد گردش خواهم کرد .
- ۹ - منزل و کلاس را کتیف و چرک نخواهم کرد .
- ۱۰ - هر روز دندانهایم خصوصا قبل از خوابیدن خواهم شست .
- ۱۱ - پیش از نشستن بزم غذا دستهایم را خواهم شست .
- ۱۲ - چیزهاییکه با تن دیگران آلوده است بدن خود نخواهم زد .
- ۱۳ - بعد از بیرون آمدن از مستراح ، دستهایم را با صابون ، خوب خواهم شست .
- ۱۴ - هیچ وقت بزمین تن نخواهم کرد

دکتر توتیا

(۱۱) - آقای محمد رضای حسانی اشعار

شما را که حاوی نکات ذیل بود خواندیم خندیدیم دادیم تا قاب کنند و با آدرسی که از خودتان نوشته بودید بفرستند تا توانی بخور - همیشه استراحت کن - خوشگذران باش - دروغی که نفع دارد بگو - مهمان در خانه مبر که سبب ضرر تو گردد - با کسی آمیزش منماید بتو ضرری رسد و خرجی پیش آید لباس کهنه بیوش تا کسی از تو متوقف نباشد -

بفقییر پول مده چون خدا باو نداده -

اگر کسی را لب چاه دیدی او را به چاه بیا انداز .

آفرین آقا آفرین خوب خود را معرفی کردید.

(۱۲) - آقای نهادندی مراسله را که راجع

بازیافتی



دوست محترم آقای ساعی مدیر نسیم شمال در جنک خطی نفیس متعلق بدانشمند نامی شازاده افسر که در عصر صفویه جمع آوری شده است قطعه از حکیم فردوسی بنظر رسید چون قطعه مزبور در تذکره هائی که در دسترس است ضبط نشده ذیلا نگاشته میشود تا در جریده شریفه برای آگاهی و استفاده عموم در جشن فرمائید .

پارسای توپسرکانی

میفکن نوبت عشرت بقردا
چو اسبابش مهیا داری امروز
باستقبال انده رفته باشی
چون در دل فکر فرداداری امروز

پشیمانم گنبد

اثر طبع آقای محمد فروزان « ثروت »

گر نهان سازم غم دل رخنه در جانم کند
ور بگویم عاقبت ترسم پشیمانم کند
همچو شمع سوزد و بر حال من خندد چه صبح
جای آنکه رحم بر این چشم گریانم کند
وعده روز وصالم می دهد اما چسود
با خبر از سختی شب های هجرانم کند
می نهد بر پای دل زنجیر زلفم هر زمان
تا بجرم عشق خود در بند و زندانم کند
می دهد هر دم بدست شانه زلف مشکباز
تا پریشان تر از آن زلف پریشانم کند
همچو ایلی مینماید گاه گاهم رخ بخواب
تا چو مجنون بیخورد و سر در بیابانم کند
میزند بر دل شرار آتش عشقم از آن
تا چه لاله داغدار درد حرمانم کند
عید قربان است و نبود غیر از اینم آرزو
کان صنم در پای خود امروز قربانم کند
سربگردون میکشم (تروت) ازین بس زافتخار
گر قبول بندگی آن ماه خوبانم کند

بمسافرت های خودتان در معیت علماء و طرز استفاده از آنها و راههای جدیدی در تسهیل سفر رقوم داشته بودید خواندیم البته زحمتی کشیده اید تا ناکتانی راجع به مسافرت دریافته اید گر نیکو کردن از بر کردن است .

خیار سبز و ترد و آب دارش

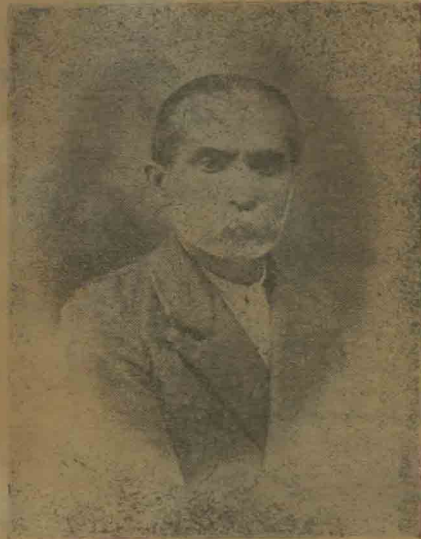
خوشاشمران و طسرف جویبارش
 خصوصاً موقع فصل بهارش
 هوایش معتدل چون روضه خلد
 پور هنگام در لیل و نهارش
 چه خوش باشد شراب ناب آنجا
 نیا شد هیچ گه رنج و خمارش
 ز بس سبز است کوه و دشت تجرش
 به از خلد برین باشد دیارش
 ز لیمو ناسد و سیف بی نیازی
 اگر نوشی ز آب خوش گوارش
 بروگاهی برای صید و تخریر
 که بینی طرز و انواع شکارش
 به دستش قمری هو بره باشد
 دو صد کبک دری در کوهسارش
 طلوع فجر حاضر گشته در تهر
 خیار سبز و ترد و آب دارش
 هر آنکس بکند و شب تجرش خوابید
 و پاکاهی فتاد آن سو گذارش
 چو درو پشان بحال جذبه آید
 چو مجنون میرود صبر و قرارش
 شبی رفیم با جمعی ز یاران
 به فروردین و هنگام بهارش
 ز یکسو ناله چنک و دف و نی
 به یکسو بلبل اندر شاخارش
 ز جایرخواست ناکه مهوشی است
 هزاران فتنه در چشم خمارش
 بر اوضاع طبع کشته مجذوب
 به صورت زیر و نه شواخت تارش
 غزلخان گشت بالحنی پراز شوق
 به افشار اوقتاد آخر گذارش
 مرا دل آخراز کفر رفت و گشتم
 پریشان همچو زلف تاب دارش
 گر آتش باره مناس شد غمش نیست
 که دارد بانگ شاهی اعتبارش
 قوافلی تنک آمد همچو قلبم
 بدا بر حال آنکو شد چارش
 اوین و قلهک و تجرش و در بند
 بود البته بهتر از دماوند

جوادی

کانون خنده

جلد چهارم کانون خنده که پس از مطالعه
 به تصدیق قارئین محترم آن از تمام شماره های منتشره
 بهتر و مفید تر است از تحت طبع خارج و جلدی
 يك ريال از روزنامه فروش ها اتیاع فرمائید
 دفتر کانون خنده

شاعر عرفانی مولوی و فاعلی



یکی از ادبا و عرفای ایران که دیوان اشعار و کتب تشریح ایشان مشحون از دروهای حکمت و پند و موعظت میباشد

اگر گفتید این لغز چیست

يك دو چرخه جایزه دارید

مرکبی دارو این طرفه که باشد خود رو
 نه علف خواهد و نه بونجه و نه کاه و نه چو
 چار شاخ است مر او را دو بیلا دو مزیر
 تا به آن ها نایم دست نگردد ره رو
 هست اندر شب تار يك دو چشمش روشن
 ليك چشمی به عقب دارد و چشمی بجلو
 هست يك چشمش چون زهره و يك چون مریخ
 پای او ماه تمام است و دهش چون ماه نو
 استخوان بندیش از آهن و از فولاد است
 ليك جسم و سر و شاخش همه هست از ورشو
 نه به او سنجک و شلاق زخم نه مهمیز
 نه چدو میکندش زین و نه سرماش کتو
 هین و چش نیست دگر در خور اینگونه لاغ
 هم نه فریاد خیر دار خیر دار و او هو
 خود زند بانگ چو انگشت بکوشش بزنیه
 خود کند بهر خیر دار چو سک ها عوعو
 مرکب من نه شیرین است و نه جفتک انداز
 پس سبب چیست که پاش شده زنجیر و بخو
 هست ای بی که نه اصلبل و نه آخور خواهد
 نه جل و توبره نه سطل و نه کشان و نه تشو
 نه یکی سورچی و شو فر شهریه بگیر
 نه که میر آخور نه متر مردار و بسدو
 چون بمنزل برمش گوشه ایوان نهمش
 در اداره چسو برم بی نهش کسج برو

روحانی

